

نقد فمینیسم و پیامدهای آن

مهدی غفاری نوین*

چکیده

ستم به زنان چه در دوره توحش و چه در دوره تجدد از سیاه‌ترین نقطه‌های تمدن بشری است و فمینیسم از جنبش‌های مدعی انحصاری دفاع از حقوق زن است. اگر پدید آمدن فمینیسم، نشانه وجود ستم در حق زنان بود، پیدایش مسلک‌های جدید فمینیستی، دلیل ناکارآمدی این جنبش و روش‌های به کار رفته در دفاع از زن و تأمین حقوق از دست رفته اوست.

فمینیسم هم در نظریه‌پردازی و هم در عمل از بسیاری از آموزه‌های دنیای مدرن تأثیر گرفته است. چنین اندیشه‌ای از آثار اندیشه‌های سکولاریسم، لیبرالیسم و اومانیزم است و فقط در قلمرو «هوس‌مداری»، «آزادی مطلق» و «توجه نکردن به وحی و احکام دینی» قابل طرح است. فمینیسم پس از قرن‌ها تلاش، جز تحریف حقایق علمی، ابهام‌افزایی، انحراف مسیر مبارزه، غیر قابل دسترس خواندن حقوق حقیقی زنان، دامن زدن به بحران تفاهم انسان‌ها، دشمنی دو جنس زن و مرد، ایجاد مشکلات جبران‌ناپذیر روحی- جسمی، زبان‌های اقتصادی و اجتماعی، از دست رفتن پشتوانه‌ها و پناهگاه‌های اخلاقی، دینی و سنتی، تلاش در ایجاد همانندی مصنوعی با نادیده گرفتن نقش‌ها و کارکردهای ویژه زنان و مردان و در نهایت پایین آوردن جایگاه انسانی زن، پیامدی نداشته است. از این رو، اندیشه‌های فمینیستی با مبانی و ساختار ویژه و لوازم زبان‌بارش، برای همه نظام‌های معرفتی و بافت‌های فرهنگی قابل تطبیق و توصیه نیست.

واژه‌های کلیدی: فمینیسم، زن، حقوق، سکولاریسم، لیبرالیسم، اومانیزم، ستم.

* کارشناس ارشد الهیات و معارف اسلامی، دستیار علمی دانشگاه پیام‌نور استان همدان.

مقدمه

ستم‌هایی که به زنان شده، از بزرگ‌ترین و سیاه‌ترین نقطه‌های تمدن بشری است؛ چه در دوره وحشی‌گری که زن، نه انسان بلکه حیوان اهلی شناخته می‌شد که هنگام قحطی او را می‌کشتند و گوشتش را می‌خوردند^۱ و چه تا این روزگار که قوانین اروپا، زن را از مهم‌ترین و بیشترین حقوق، محروم کرده است. بی‌شک خردمندان و نیک‌خواهان باید برای درمان این درد مزمن و یافتن چاره‌ای علمی، منطقی و عملی سریع‌تر حرکت کنند و هر تلاشی در بهبود این روند، توجیه‌پذیر و اندیشمندانه می‌نماید.

اندیشه فمینیستی از اندیشه‌های مدعی انحصاری دفاع از حقوق زن است.^۲ در این مقاله بررسی می‌کنیم که آیا این اندیشه بر مبنای صحیحی استوار است و می‌تواند پاسخگوی مشکلات زنان باشد یا بر این مشکلات می‌افزاید؟ پیش از پرداختن به این مسئله، به معنا و مفهوم این واژه، برداشت غرب از این کلمه و نقد و بررسی آن پرداخته و پیامدهای ناگوار و چالش‌های این رویکرد را بررسی می‌کنیم.

معنا و مفهوم فمینیسم

واژه فمینیسم^۳ از ریشه «feminism» (زنانه، زن‌آسا، مادینه، مؤنث) است که در اصل از زبان فرانسه و گرفته شده از ریشه لاتینش «femina» است. این واژه در دو معنای نزدیک به هم در انگلیسی به کار می‌رود؛ در معنای نخست نظریه‌ای است که معتقد است زنان باید در تمامی بخش‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی به فرصت‌ها و امکانات مساوی با مردان دست پیدا کنند. در معنای دیگر، به جنبش‌هایی اجتماعی گفته می‌شود که تلاش می‌کنند تا این باور را نهادینه کنند. معادل این معنا در زبان فارسی ترکیب «نهضت زنان» یا «نهضت آزادی زنان» است. این معنا در قرن نوزدهم به نام «جنبش زنان» شناخته می‌شد.

موج‌های سه‌گانه فمینیسم

نهضت فمینیسم تا اواخر قرن نوزدهم رشد چندانی نکرده بود و قوانین و حقوق کشورها بر ضد زنان بود؛ به گونه‌ای که وجه مشترک رژیم‌ها و فرهنگ‌های عمده غرب، بی‌اعتنایی به حقوق زنان بود. به تدریج با وقوع انقلاب صنعتی در اروپا و نیاز به نیروی کار و حضور زنان

در کارخانه‌ها و کارگاه‌های صنعتی، به تدریج نهضت‌های فکری جدیدی در غرب به راه افتاد که شعار «مالکیت زنان» از جمله آنهاست.^۴ وجود مشکلات فراوان در محیط کار و آسیب‌پذیری زنان، نارضایتی‌هایی را برای آنان به وجود آورد که جنبش‌های کارگری، قوی‌ترین نیرو برای احقاق حقوق زنان در این سنت‌ها بود. پس از گسترش دموکراسی در دهه هفتاد قرن نوزدهم و دادن حق رأی و مشارکت سیاسی به مردان و محروم ماندن زنان از این حقوق،^۵ زنان اروپایی مشاهده کردند که همچون دوره یونان باستان، شهروند به شمار نمی‌آیند و حقوق سیاسی آنها نادیده گرفته می‌شود.^۶ این واپس‌گرایی روشن‌فکرانه پس از رنسانس حتی تا قرن بیستم نیز در غرب طرفدارانی داشت. حتی دانشمندانی چون «برایتن رادیکال» (سال ۱۸۶۷م) هر چند با اصلاح قانون «حق رأی زنان» موافق بودند، ولی با آزادی زن، از پایه مخالفت می‌کردند و هیچ نوع استقلالی را برای زن نمی‌پذیرفتند.^۷ این، موج اول فمینیسم بود که مهم‌ترین ویژگی آن توجه به حقوق مدنی و سیاسی برابر بود. با دادن حق رأی به زنان در بسیاری از کشورهای غربی از دهه سوم تا دهه هفتم قرن بیستم، جنبش فمینیسم رو به افول گذاشت. شعار محوری این نهضت که رهبری آن را به خانم سیمون دوبوار نسبت می‌دهند، برابری کامل زن و مرد در تمامی زمینه‌ها بود. شعار «زنان بدون مردان» و بروز بسیاری از رفتارهای مردانه در زنان، از همین دهه شروع شد.^۸ در این دوره فمینیست‌ها با تأکید بر تک‌زی بودن و زشت دانستن ازدواج و... این موج را تشدید می‌کردند.^۹

دوبوار با توجه به گرایش آگزیستانسیالیستی بر این باور بود که زنان با پذیرش نقش‌های اثرپذیر مانند مادری و همسری، زمینه تسلط مردان بر خود را فراهم می‌کنند، پس باید از پذیرش چنین نقش‌هایی پرهیز کنند و در صحنه کار و فعالیت اجتماعی با مردان رقابت نمایند. مبارزه با سلطه مردان بر زنان پس از دوبوار در قالب مبارزه و نقد مردسالاری ادامه پیدا کرد.^{۱۰}

فمینیست‌های موج سوم با پذیرش این اصل که اساس ستم بر زنان، فرهنگ مردسالاری است، سلطه این فرهنگ را در تفسیر جهان و نحوه نگرش به آن می‌دانند که این نگرش در دانش‌های مختلف بروز کرده است. پس برای نجات از فرهنگ مردسالاری باید با نگاه زنان به جهان نگرست و از جهان، تفسیری زنانه داشت.

گرایش‌های فمینیستی

هرچند فمینیسم در آغاز، جنبش بازستاندن حقوق زنان بود، ولی امروز «مبنا» یا «روش مطالعه» در بیشتر حوزه‌های علوم انسانی و گاه در حوزه علوم طبیعی است. بر این اساس، این مرام، هویتی چند بعدی پیدا کرده است که گاه هر کدام از جنبه‌های آن به تنهایی مسلک‌های گوناگونی را در بر می‌گیرد. برای نمونه در مطالعات جامعه‌شناختی و روان‌شناسی اجتماعی، مکتب‌های فکری گوناگون چون لیبرال فمینیسم، فمینیسم مارکسیستی، فمینیسم رادیکال، سوسیال فمینیسم و بالاخره فمینیسم پسا مدرنی پدید آمد.

۱. لیبرال فمینیسم

فمینیست‌های اولیه در قرن هیجدهم که از فردگرایی لیبرالی^{۱۱} تأثیر می‌گرفتند بر این باور بودند که سرشت زنان و مردان یکسان است و نقش جنسیتی را متعصبانه و مخالف با علوم زیستی و تجربی دانسته و منکر می‌شدند.^{۱۲}

در این گرایش‌ها علم به خدمت جهان‌بینی درآمد و در دانش‌هایی چون «زیست‌شناسی» نیز رد پای جهان‌بینی پیدا شد و «علم ایدئولوژیک» به وجود آمد. اختلاط حوزه‌های مطالعاتی و تقسیم علم و فلسفه به گرایش‌ها و پیش‌فرض‌های سیاسی، حاصلی جز تحریف حقیقت و ابهام‌آلود ساختن فضای دانش و معارف بشری نخواهد داشت.

روزی مارکسیسم سعی می‌کرد اصول سست دیالکتیک مارکسی را به همه حوزه‌های علوم انسانی و علوم طبیعی بکشاند، ولی کامیاب نشد. دیگر روز، نازی‌ها تلاش کردند با هزاران زیست‌شناس و از جمله سی هزار پزشک عضو انجمن ملی پزشکان جامعه‌شناس و اعضای شاخه پزشکی حزب نازی، ادعاهای پوچ خود را توجیه کنند، ولی آنها نیز ناکام ماندند و امروز فمینیسم سعی می‌کند همان تجربه‌های شکست‌خورده را به نام دفاع از حقوق زن، تکرار کند، ولی چنین دفاعی به تحریف دانش و اندیشه یا به دیگرنمایی واقعیت‌های طبیعی و انسانی نیاز ندارد.

تبیین بی‌اندازه جامعه‌شناختی، تفاوت‌های طبیعی زن و مرد و دوگانگی‌های زیست‌شناختی میان آن دو را - حتی دگرگونی‌های هورمونی، ژنتیکی و فیزیولوژیک - نتیجه سازمان حاکم بر جامعه و تربیت اجتماعی دانسته، حریم علوم و معارف را تاریک می‌سازد و از آنجا که این

نگرش، غیر علمی است، هرگز حقوق ضایع شده و منزلت از دست رفته زن را برنخواهد گرداند.

۲. فمینیسم مارکسیستی

از نظر مارکسیسم، مفهوم «طبقه» کلید درک تمام پدیده‌های اجتماعی از جمله ستم بر زنان است. جامعه مطلوب مارکسیسم، جامعه بدون طبقه است.^{۱۳} تقابل مارکسیسم با مسأله زن با روش ماتریالیسم تاریخی، پیوند دارد. از این رو، سرشت زن را نتیجه رابطه دو سویه دیالکتیکی رفتار، ساختمان زیستی و شرایط اجتماعی او می‌داند. انگلس می‌گوید: «تابعیت زن، شکلی از ستم است که از نهاد جامعه طبقاتی سرچشمه گرفته و چون در خدمت منافع سرمایه قرار دارد، تا امروز دوام آورده است»،^{۱۴} ولی از آنجا که مارکسیسم، پایه مادی ستم بر زنان را در تقسیم جنسی «کار» دنبال می‌کند و نخستین شرط رهایی زن خانه‌دار را ترک خانه می‌داند، بیان نمی‌کند که چرا از دوران‌های نخست، تقسیم کار «طبیعی» این چنین بوده که مردان به تولید لوازم، کار و معاش، و زنان بیشتر به کار خانگی مشغول باشند.

۳. فمینیسم رادیکال^{۱۵}

این گرایش با تلاش برای از بین بردن ساختار تمایز و تفاوت جنسی، تفاوت دو جنس را نه فقط در قانون و اشتغال، بلکه در روابط شخصی در خانه و حتی در دریافت‌های درونی می‌بیند. این نظریه، «جنس» را اصل دانسته و هدف خود را محو نمودن و نفی انتساب هرگونه خصوصیت، رفتار و یا نقشی می‌داند که بر پایه جنسیت استوار باشد و توضیحی برای تفاوت‌های طبیعی و غیر تحمیلی زن و مرد ندارد.^{۱۶} در طول تاریخ، افراط و تفریط بزرگ‌ترین قربانگاه حقیقت بوده است. روزگاری «انسان را مساوی با مذکر» می‌پنداشتند و زن را در شمار سایر جانوران می‌دانستند که این بینش ضد دینی، ضد انسانی و ضد علمی سرآغاز ظلم‌های بی‌شمار در حق زنان شد. هم اکنون فمینیسم رادیکال، با نگاه غیرعلمی تندرو به صفات زنانه و تفاوت‌های فیزیولوژیک زنان، بر «برترانگاری زنان» پای می‌فشرد و چنین انگاره نادرستی را با انگاره نادرست دیگر نمی‌توان زدود. این دیدگاه نه فقط به مردان حمله می‌کند، بلکه به نهاد حیاتی خانواده و سنت‌های

دیرینه دینی هم هجوم می‌آورد.

بر خلاف گفته فمینیست‌ها، تفاوت زنان و مردان فقط ساخته فرهنگ جامعه نیست، بلکه با توجه به خمیر مایه طبیعی و استعداد‌های متفاوت دو جنس و تفاوت بیولوژیکی آنها، واقعی و ملموس است. از این‌رو، زدودن این تفاوت‌ها که بزرگ‌ترین آرزوی فمینیست‌های رادیکال است محکوم به فناست. همچنین تفاوت‌های طبیعی میان زن و مرد، هرگز دلیل برتری مردان بر زنان نیست، البته فمینیست‌ها از نادیده انگاشتن تفاوت‌های بیولوژیکی دو جنس و ادامه پژوهش‌های پزشکی در این‌باره سرخورده شده، برای حفظ آبروی خویش از این باور عقب‌نشسته‌اند.

۴. سوسیال فمینیسم^{۱۷}

این جنبش می‌کوشد با استفاده از روش ماتریالیسم تاریخی، مسائل مورد توجه رادیکال فمینیسم را بررسی کند. به گفته ژولیت میچل «این گرایش، روایتی فمینیستی از روش مارکسیستی است برای آن که بتواند به سئوالات فمینیستی پاسخ‌های سوسیالیستی بدهد».^{۱۸} این نظریه که تلفیقی از دیدگاه‌های دو نظریه اخیر است، معتقد است که نظام جنس‌گرایی و نظام اقتصادی، هر دو در ستم بر زنان نقش دارند، اما بسیاری عوامل عینی دیگر را انکار می‌کند، یا نمی‌بیند.^{۱۹}

۵. فمینیسم پست‌مدرن

از دهه هفتاد به بعد، گروهی متأثر از دیدگاه‌های پست‌مدرن با تکیه بر روان‌شناسی رفتارگرایانه، بر حفظ ویژگی‌های زنان تأکید کردند. آنان باورهای فمینیست‌های رادیکال را قابل دسترسی می‌دانند، ولی به گونه‌ای که می‌تواند اشکال جدیدی از ستم را بیافریند. اینان معتقدند که زن نیازمند خانواده، همسر و فرزند است، نه نقش ازدواج و نقش مادری. به باور این گروه نوع روابط با دختر و پسر از زمان تولد، بین آنها تفاوت و تفارق ایجاد می‌کند و موجب سلطه بر زنان می‌شود، نه اموری مانند ازدواج و نقش مادری. این گروه، نظریه «مردان و زنان با تعاریف جدید» را پیشنهاد می‌کنند و به تشابه صد درصد حقوق زن و مرد در خانواده و محیط اجتماعی معتقدند، همچنین بر حذف نمادهای جنسی از کتب درسی اصرار دارند.^{۲۰}

اندیشه‌های پست‌مدرن فمینیسم-که نوعی فمینیسم است- با واکنش منفی دیگر گرایش‌ها روبه‌رو شد که یکی از علل شکست فمینیسم را در اواخر قرن بیستم ظهور همین جنبش دانسته‌اند.^{۲۱}

مبانی نظری فمینیسم و نقد آنها

نادیده گرفتن اخلاق و خانواده در جنبش فمینیسم به این دلیل است که بر خلاف فطرت و طبیعت بشری و بدون در نظر گرفتن واقعیت‌های آفرینش و هدف آن، در صدد برقراری تشابه و یکنواختی کامل حقوق زن و مردند. این عدم تعادل و افراط، باعث ایجاد انواع افراط‌ها و ستم بر زنان در مغرب زمین بوده است و پیشنهادهای نادرست برای حل این مشکلات، این ستم را از گونه‌ای به گونه دیگر تبدیل می‌کند. در ذیل برخی از مبانی نظری «فمینیسم» که به جای حل مشکلات قبلی، مشکلات جدیدی پدید آورده است، بیان می‌شود.

۱. سکولاریسم

ویژگی‌های سکولاریسم عبارتند از:

الف) دنیازدگی؛

ب) مذهب‌گریزی؛

ج) دین زدایی از اخلاق و علم؛

د) نفی حکومت بر اساس دکترین دینی.^{۲۲}

تندروهای فمینیست به ارزش‌های دینی معتقد نیستند؛ زیرا مسائل حقوقی، سیاسی و اجتماعی زنان را خارج از قلمرو دین می‌دانند. بنابراین، احکامی مانند حجاب، ممنوع بودن سقط جنین، ضابطه‌مند شدن روابط جنسی، احکام مربوط به خانواده، اخلاق و ارزش‌های دینی را نمادهای ستم به زنان معرفی کرده، برای از بین بردن آنها تلاش می‌کنند. از این رو، در کنوانسیون رفع تبعیض، هر قیدی در روابط زن و مرد، به دلیل تبعیض علیه زنان محکوم شده است. این کنوانسیون در مواردی، موافق با ضوابط اسلام است، ولی در سایر بندها، با پنجاه اصل اسلامی در تعارض است. برای نمونه سقط جنین و ازدواج با هم‌جنس را آزاد و مشروع می‌خواهد، همان‌گونه که امروزه در کشورهایی همچون نروژ، سوئد، هلند و... این رفتارها رسمی و قانونی است.

نمونه دیگر، «کنوانسیون جهانی زن» است که مفاد کنفرانس چهارم آن در پکن با واکنش شدید جناح‌های دینی جهان روبرو شد. شاید تلاش اخیر جوامع غربی در علمی جلوه دادن و طبیعی شناختن هم‌جنس‌بازی، که در برخی کتاب‌های درسی مانند *diagnostic and statistical manual 1990* نیز آمده است،^{۲۳} به همین دلیل باشد.

نقد مبانی سکولاریستی

اسلام، دینی است که با سکولاریزم جمع نمی‌شود. مسلمین بر این باورند که دین در امور اجتماعی و مدنی جامعیت دارد و به پیوند دنیا و آخرت معتقدند. نظام حقوقی و فروع دین نیز دربردارنده مسائل مدنی، حکومتی و سیاسی است و اجرای برخی از ابواب فقهی، بدون تشکیل حکومت ممکن نیست. همچنین اسلام، عقل را یکی از منابع استنباط احکام شرعی می‌داند و به تلازم بین حکم عقل و شرع قایل است، ولی قانون شایسته قانونی است که مبتنی بر مصالح و مفاسد واقعی باشد و این، با شناخت کامل ابعاد جسمی، روحی، نیازها، گزینه‌ها، استعدادها، کمال لایق انسانی و راه رسیدن به آن ممکن است و چون روز به روز با پیشرفت علم و اندیشه، جهل بشر بیشتر نمایان می‌شود، قوانین بشری همواره دستخوش تغییر و دگرگونی است.

ویلیام جیمز «معلومات انسان در مقابل مجهولاتش را مانند قطره در برابر دریا می‌دانست» و آنیشتاین باور داشت:

انسان هنوز نتوانسته افسانه سر بزرگ (معمای خلقت) را حل کند و آنچه تاکنون از کتاب طبیعت خوانده، تازه به اصول زبان، آشنا شده و در مقابل مجلداتی که خوانده و فهمیده، هنوز از حل و کشف کامل این معما خیلی دور است. تازه آیا چنین حلی برای او وجود داشته باشد یا نه؟^{۲۴}

احکام و معارف اسلامی عقل و یافته‌های علمی را می‌پذیرد و در ستیز با آنها نیست، گرچه به دلیل کوتاهی علم و عقل، احکام دینی گاه فراتر از دسترس علم است. با تأکید بر اینکه مصالح و مفاسد انسان، فقط مادیات و خواش‌های او نیست، وظایف و حقوق بشر (و از جمله زن) با توجه به مصالح او در دنیا و آخرت برنامه‌ریزی شده و علمی بودن و معقول بودن احکام و حقوق، منافاتی با ناظر بودن آن به دنیا و آخرت (نه فقط دنیا) ندارد، بلکه همراه آن

است. به طور قطعی عقل حکم می‌کند که تدبیر زندگی اجتماعی و دنیوی را بر اساس وحی پایه‌ریزی کنیم؛ زیرا:

اولاً: انسان به صورت فردی یا جمعی، «خود» را نیز دقیق و کامل نمی‌شناسد و در انسان‌شناسی و جهان‌شناسی، ناشناخته‌های بسیار دارد.

ثانیاً: وضع قوانین از خودخواهی دور نیست. پس انسان صلاحیت اخلاقی برای این کار را ندارد و معلوم نیست چقدر عدالت را می‌شناسد و اگر عدالت علیه او باشد، آن را رعایت خواهد کرد یا نه!

ثالثاً: آفت‌های غفلت، اشتباه و فراموشی را در انسان نباید نادیده گرفت. پس با پذیرش حکم خداوند دانا، مهربان و بی‌نیاز که از بازگویی کوچک‌ترین مسایل مورد نیاز بشر دریغ نکرده است، نظام حقوقی، سیاسی و اجتماعی شایسته، آن است که معقول، انسانی و مبتنی بر وحی و آموزه‌های دینی باشد.^{۲۵}

دستگاه «حق - تکلیف» اسلامی، مصالح و مفاسد واقعی را بیان کرده است. از آنجا که برخی از این قوانین با تغییر اوضاع و شرایط عوض می‌شوند، احکام دینی نیز به دو دسته ثابت و متغیر تقسیم شده است و با سازمان ویژه‌ای که شرع مقدس، پیش‌بینی کرده (به ویژه احکام حکومتی)، عقل‌گرایی را در چارچوب شورا، عقل جمعی، رجوع به خبرگان و در نهایت احکام حکومتی مثل قوانین مصوب نمایندگان مردم یا مجمع تشخیص مصلحت، امضا نموده است.

۲. اومانیسیم^{۲۶}

واژه «اومانیسیم» گر چه معانی متفاوتی دارد، ولی مفهوم امروزی آن از نظر شلر آلمانی عبارتند از: «خواست انسان، معیار و مقیاس همه چیز است».^{۲۷} بنابراین، اومانیسیم نگرشی کلی است که به بینش‌های فلسفی، هنری، حقوقی، اخلاقی و یا رشته‌های علمی جهت می‌دهد و بر اساس آن باید انسان مدار و محور هر تلاش، آفریننده همه ارزش‌ها و ملاک تشخیص خیر و شر باشد. در این دیدگاه «انسان» جای «خدا» می‌نشیند که می‌تواند بدون در نظر گرفتن دین و ارتباط با ماورای طبیعت، مشکلات دنیای خود را حل کند.^{۲۸}

نتیجه اومانیسیم، مادی دیدن انسان، نفی حاکمیت خداوند، زمینی کردن و بی‌اعتبار نمودن دین است. خواسته‌ها و لذت‌های انسان محور و اصل همه چیز است و دینی معتبر است که

برای تأمین لذت‌های افراد و هماهنگی با خواسته‌های وی باشد. اگر اومانیسیم از «دین انسانی» سخن می‌گوید، مرادش همانا دین تابع هوس است.

مبنای فلسفی اومانیسیم متأخر، «پوزیتویسم» است. اگوست کنت، بنیان‌گذار مکتب پوزیتویسم، (۱۸۵۷م) با اعتراف به ضرورت دین برای بشر، معبود آن را «انسانیت» قرار داد و خود، عهده‌دار رسالت این آیین شد و مراسمی برای پرستش فردی و گروهی تعیین کرد و به دنبال آن آیین انسان‌پرستی (religion dei humanite) که نمونه کامل اومانیسیم بود، در فرانسه، انگلستان، سوئد و آمریکای شمالی و جنوبی، پیروانی پیدا کرد که به طور رسمی به آن گرویدند و پرستشگاه‌هایی برای پرستش انسان بنا نهادند. در پاریس، خانه اگوست کنت را کعبه دانسته و به معشوقه ناکام او مانند مریم عذرا نگریستند.^{۲۹}

فمینیسم در آغاز شکل‌گیری، ماهیتی اومانستی داشته است. اگوست کنت، جان استوارت میل (۱۸۶۹) و همسرش هاربت تیلور، سارا گریمکه و فرانسیس در قرن نوزدهم، از معروف‌ترین رهبران فمینیسم لیبرال و طرفدار نظریه تعمیم حقوق فردی اومانستی به زنان بودند. این گروه، حقوق فرد را بی‌ربط با جنسیت او می‌دانند و معتقدند که سرشت زنانه و مردانه، یکسان است و فقط «انسان» وجود دارد نه جنس. از این رو، مخالف پذیرش نقش‌های متفاوت و از پیش تعیین شده برای مرد و زن در خانواده‌اند و بر این باورند که در روابط زناشویی، شادکامی و لذت زن و شوهر اصل است، نه تشکیل خانواده و تربیت فرزند.^{۳۰} تربیت جنسی آرمانی برای فمینیست‌های لیبرال، تربیتی است که هر کس هر گونه که می‌خواهد زندگی کند و گزینش او از سوی دیگران پذیرفته شود.

نقد مبانی اومانستی

حقوق مردم که ابزار زندگی جمعی و تأمین سعادت آنان است، نباید به واقعیت‌های تجربی و متغیر منوط شود؛ زیرا این عمل ممکن است در ظاهر، نتایج مفیدی داشته باشد، ولی علاوه بر سستی مبنای فلسفی آن (پوزیتویسم) که واقعیت‌های عالم را مادی و محسوس گمان کرده و شناخت‌های تجربی و حسی را جزم‌اندیشانه و بدون خطا و اشتباه فرض می‌نماید، «پوزیتویسم حقوقی»، از نظام زندگی مدنی، حقوقی و اجتماعی، اخلاق زدایی کرده و حقوق را حل‌المسائلی مبتنی بر تجربه تبدیل می‌کند که به نام انسان و انسانیت، هدفی جز تأمین منافع مادی ندارد و

سایر مصالح انسان را در نظر نمی‌گیرد. از این روست که امروز رسمیت یافتن بسیاری از شیوه‌های خلاف اخلاق و عفت را در جوامعی می‌بینیم که حقوق در خدمت هوس و خواسته انسان است.^{۳۱}

طرفداران اومانیسم فراموش کرده‌اند که رابطه انسان با خداوند رابطه آفریده با آفریدگار است و رابطه بندگی آدمیان را با خداوند، آگاهانه نفی می‌کند. در حالی که مبنای هر حق و حقوقی توجه به خداوند تبارک و تعالی (حقیقت مطلق) و رابطه انسان با اوست. هر چند همه چیز برای انسان خلق شده است، ولی انسان بر خلاف گفته کانت که «باید به عنوان غایتی فی نفسه مطلق در نظر گرفته شود و نه آنکه صرفاً وسیله‌ای برای تحقق بعضی مقاصد باشد»، آفریده خداست نه شریک و در عرض خدا. اصل حرمت‌گذاری مطلق به انسان بدون هیچ شرطی، یکی از اصول فردپرستی است^{۳۲} که خود مبتنی بر اومانیسم است و با اسلام، سازگاری ندارد. با این حال، ممکن است گفتار کانت در نقد عقل عملی، به چیز دیگری اشاره کند و مخالفتی با انسان‌شناسی اسلام نداشته باشد.^{۳۳}

۳. لیبرالیسم^{۳۴}

یکی از مبانی مهم لیبرالیسم، اصالت فرد و نفی هر مبدأ آگاهی غیر از تشخیص فردی است. بنتام می‌گوید: «به طور کلی می‌توان گفت هیچ کس به خوبی خود شما نمی‌داند چه چیز به نفع شماست. هیچ کس با چنین پیگیری و شور و شوقی، مایل به دنبال کردن آن نیست».^{۳۵} این اندیشه نخستین بار، در فرهنگ و تمدن اخیر غرب بر اساس اصالت فرد و نفی حاکمیت هر نوع نظام اجتماعی به وجود آمد که آرام آرام به سوی پذیرفتن نسبی جامعه حرکت کرد و سر از «لیبرالیسم سوسیال» در آورد. هسته متافیزیکی و هستی‌شناختی لیبرالیسم، فردگرایی است و تعهدات لیبرالی نسبت به آزادی، مدارا و حقوق فردی از همین مقدمه ناشی می‌شود. فردگرایی هستی‌شناختی، مبنای فلسفی لازم برای فردگرایی اخلاقی و سیاسی را به وجود می‌آورد. از این رو، در این تفکر، حقوق و خواست‌های انسان از هر لحاظ بر جامعه، حقوق و خواست‌های آن مقدم است.^{۳۶} همچنین صاحب اختیار بودن مطلق انسان، از اندیشه «فردگرایی ملکی لیبرالی» ناشی شده است که زندگی «فرد» به خود او «تعلق» دارد. این زندگی، دارایی خود اوست و برای خداوند،

جامعه یا دولت نیست و می‌تواند هر گونه بخواهد با آن رفتار کند.^{۳۷}

هابز آزادی را حق طبیعی انسان می‌پندارد که هیچ‌کس حق محدود کردن آن را ندارد. تجربه‌گرایی نیز از اصول این اندیشه است؛ مبنای علمی تجربه‌گرایی، بخشی از تاریخ لیبرالیسم است. راسل در فلسفه سیاست می‌گوید:

جوهر بینش لیبرالی، این نیست که چه باورهایی پذیرفته شده‌اند، بلکه چگونگی پذیرفتن آنهاست. باورها باید به گونه‌ای آزمایشی پذیرفته شوند، بدین گونه که روش قبول آرا در علم را در مقابل عقاید خدانشناسانه یا فلسفی قرار می‌دهیم.^{۳۸}

برای درک تأثیرهای لیبرالیسم در فمینیسم، به برخی از ویژگی‌ها و نتایج انسان‌شناسی لیبرال اشاره می‌کنیم:

الف) آزادی‌خواهی افراطی: در لیبرالیسم، این واژه بیشتر به صورت «آزادی از» چیزی تعریف می‌شود و نه «آزادی برای»؛ یعنی تفسیر آزادی به معنای سلبی آن و شرایطی است که شخص پایبند به هیچ مرزی نیست و در کارهایش از سوی هیچ منبعی مداخله نمی‌شود.^{۳۹}

ب) خودمحوری در مدیریت اجتماعی: دور بودن انسان از حاکمیت وحی، شریعت، قانون الهی و دینی و بسنده کردن به یافته‌های بشری در قوانین اجتماعی بدون نیاز به رهنمود پیامبران.

ج) مطلق‌اندیشی در تساهل و تسامح: یا اباحی‌گری و مدارا مبتنی بر پلورالیسم عقیدتی؛ یعنی هر کسی می‌تواند به هر چیزی باور داشته باشد و آن را تبلیغ کند و هر گونه که مایل است رفتار نماید و کسی یا نهادی حق بازخواست و دخالت ندارد.^{۴۰}

د) حاکمیت امیال: نگرش لیبرالیسم این است که رشد شخصی، شخصیتی، فرهنگی، رفتاری، اقتصادی و اجتماعی انسان زمانی است که هر کس هر گونه می‌خواهد رفتار کند و قید و بندی نداشته باشد. از دیدگاه هابز، هیوم و بنتام، اگر فرد هدف‌های خود را عاقلانه برگزیند، عاقل نیست. به عکس، شهوت‌ها، آرزوها و بیزاری‌ها به فرد، جان می‌بخشند و انگیزه لازم را برای حرکت در مسیر معینی ایجاد می‌کنند و عقل فقط برده شهوت و خواهش و وسیله محاسبه ارضای خواست‌هاست.^{۴۱}

فمینیسم وامدار لیبرالیسم است و فمینیست‌های اولیه از فردگرایی لیبرالی اثر پذیرفتند. یکی از گرایش‌های فمینیستی معاصر، گرایش آگزیستانسیالیستی (مکتب اصالت وجود) بر پایه

تفسیر سیمون دوبوار و ژان پل ساتر از رابطه زن و مرد است. مفهوم «آزادی و اختیار مطلق» در آگزیستانسیالیسم، مفهومی افراطی از مفهوم لیبرالی و اومانیستی «آزادی» است که در واقع میدان دادن به هواهای نفسانی است. نفی ازدواج و نهاد خانواده، آن را فحشای عمومی و عامل بدبختی زنان دانستن در گفتار سیمون دوبوار و جایگزینی نظریه «زوج آزاد»، «همزیستی مشترک» و بدون تعهد میان زنان و مردان برای تأمین آزادی مطلق زن و مرد و «سوسیالیسم جنسی» که زن و مرد بتوانند هر دو آزاد باشند^{۴۲} برخاسته از این تفکر است. کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان می‌گوید: «هیچ مکانی نباید مختص به جنس مشخصی باشد».

نقد مبانی لیبرال فمینیسم

هر برداشتی از هستی و زندگی انسانی؛ چه فردگرایی و چه اصالت جامعه، بدون در نظر گرفتن خداوند و هدف او از افاضه وجود و آفرینش هستی، تفسیری خودپندارانه و خطاست. در اسلام، زندگی فردی و اجتماعی، دو چهره متفاوت از حقیقت زندگی انسان است. بدون در نظر گرفتن کمال انسانی و خوشبختی افراد نمی‌توان به هدف حقوق که تأمین سعادت اجتماعی است، رسید. ولی در ناسازگاری بین منافع و خواسته‌های فردی با اصل نظام و سعادت مردم، مصلحت عمومی پیشتر است و در صورت لزوم منافع فردی به اندازه ضرورت محدود می‌گردد.

درباره عقل‌مداری باید گفت که اسلام ضمن ارج نهادن به شناخت عقلانی، عقل‌مداری ابزاری را نمی‌پذیرد؛ زیرا راسیونالیسم، انسان را از وحی که والاترین، دقیق‌ترین و مطمئن‌ترین سرچشمه شناخت بشر است، محروم می‌کند. اسلام عقل را ابزاری برای دستیابی به غرایز و منافع مادی بشر نمی‌داند؛ بلکه شأن عقل، مهار و هدایت خواسته‌ها و غریزه‌ها و رهنمون ساختن آنها به کمال انسانی است.

در اسلام، آزادی نیز زمینه حرکت تکاملی انسان است، به این دلیل ارزش والایی دارد. رسیدن به مقام والای انسانی یعنی، خلافت الهی، جز در پرتو آزادی‌های درست انسانی ممکن نیست، ولی نباید از یاد برد که خداوند بشر را آزاد، هدفمند و مسئول آفریده است. پس آزادی باید در خدمت هدف خلقت - تکامل انسانی و رسیدن به قرب الی الله - باشد. در اسلام، آزادی، حرمت دارد، ولی در چارچوب خوشبختی و کمال انسانی محدود می‌شود و هرگز

مطلق و بدون حد و مرز نیست؛ زیرا حرمت آزادی از حرمت انسان، بیشتر نیست. همچنین لازمه وجود هر قانون فکری یا انسانی، داشتن حد و مرز منطقی برای آزادی است. در اسلام، به جز سه پرسش «آزادی از چه؟ برای چه؟ و برای که؟» آزادی «در برابر چه کسی؟» نیز مهم است. انسان‌ها در برابر دیگران آزادند، ولی آیا در مقابل خداوند نیز آزادند؟ انسان «خود» و «سرخود» نیامده است تا «سرخود» باشد. او، آفریده خدا و نیازمند و بنده وی است و ایمان به خدا، یعنی بندگی او و آزادی از هر چه جز خداست. مؤمن، در برابر هستی و دیگر انسان‌ها آزاد است، ولی در مقابل خدا و آنچه که او فرموده است، متعهد است. از دیگر پیامدهای منفی آزادی جنسی و اندیشه‌هایی لیبرالیستی، اضطراب روزافزون، پوچی‌گری و پوچی‌گرایی، بحران هویت و پناه بردن به مخدرها و مشروبات است تا در خماری و مستی و اعتیاد، نفهمد چه بر سرش آمده است و فقط لحظه‌ای از دردهای جسمی و روحی دور باشد؛ این خود غفلتی دیگر است. چه اتفاقی اسفناک‌تر از اینکه «انسان بودن» را از انسان بگیرند و افتخار کنند که او را تا مقام «حیوان انباشته شده از غریزه و هوس که هر گونه که می‌خواهد رفتار کند» پایین آورند!

پیامدهای فمینیسم

بی‌تردید، نه «مدافع حقوق زن» فمینیست است و نه «منتقد فمینیسم» مخالف حقوق زنان است. پس دفاع از حقوق و منزلت انسانی زن را نیز با مرام «فمینیسم» نباید مساوی انگاشت. همچنین نقد یا مطالعه آسیب‌شناسانه اندیشه یا مرامی به معنی انکار نکته‌ها و آثار مثبت آن اندیشه و مرام نیست. بسا نظریه‌های نادرست که در کنار آثار منفی و زیانبار خود، پیامدهای مثبتی نیز به بار آورده است. امروزه پس از گذشت بیش از یک قرن از گسترش جنبش فمینیسم، در کنار نظریه‌های موافق و مخالف، ارزیابی نکته‌های مثبت و منفی آن بهتر امکان‌پذیر شده است.

پیامدهای مثبت

تلاش برای از بین بردن تبعیض و ستم‌های ناروای جنسی، مشارکت سیاسی - اجتماعی زنان، داشتن حق مالکیت و استقلال اقتصادی، اعتماد، حضور در صحنه‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی و رشد علمی، فرهنگی و هنری زنان از دیگر ویژگی‌ها و پیامدهای مثبت جنبش فمینیسم است.

پیامدهای منفی

جنبش فمینیسم علاوه بر افراطی‌گری، مشکلات نظریه‌پردازی و نادیده گرفتن واقعیت‌های زیستی و روانی، در عمل نیز پیامدهای منفی فراوانی داشته است که مهم‌ترین این پیامدها عبارتند از:

۱. فروپاشی بنیان خانواده

دگرگونی ساختار خانواده، سوق دادن زنان به شغل‌های عمومی و ضعیف کردن نقش مادران در خانواده از مهم‌ترین برنامه‌های فمینیست‌هاست. به عقیده سیمون دوبوار، آنچه زن را در قید بندگی نگه می‌دارد، دو نهاد بزرگ «ازدواج» و «مادری» است. وی به نظام خانواده که رکن زندگی اجتماعی و پرورش انسان‌های سالم است، انتقاد می‌کند و ازدواج را نوعی فحشای عمومی!! و عامل بدبختی زنان می‌داند و مخالفت با تولید مثل و مشکل رایج روابط جنسی را از مسائل اساسی جنبش فمینیسم برمی‌شمرد.^{۴۴}

به عقیده فمینیست‌های رادیکال، ازدواج، زن را به موجودی خانه‌دار و فرزندآور و مرد را به نان‌آور و «من اصلی» تبدیل می‌کند و چون مردان در نزدیک‌ترین روابط نیز زنان را به سلطه خود در می‌آورند، پس زنان و مردان باید جدا از هم زندگی کنند و نظریه «زوج آزاد» آسان‌ترین راه برای رهایی از بردگی ازدواج است. نظریه زوج آزاد، نوعی همزیستی مشترک میان زن و مرد است که بر مبنای آن هیچ مسئولیت حقوقی بر عهده همسران نیست و بدون در نظر گرفتن بخش‌های عاطفی فقط پاسخی به نیازهای جنسی است. در دیدگاهی افراطی‌تر، این نظریه تا همجنس‌گرایی پیش می‌رود.^{۴۵}

برداشتن تبعیض علیه گرایش‌های همجنس‌بازی از درخواست‌های گروهی از فمینیست‌های رادیکال در چهارمین کنفرانس جهانی زن در پکن بود. درخواست پذیرش لفظ «گرایش جنسی» (sexuai orientation) که کشورهای حامی حقوق همجنس‌بازان از آن دفاع کردند، دادن مشروعیت جهانی به همجنس‌بازی و ابتدال اخلاقی و فرهنگی غرب بود. سند پیش‌نویس کنفرانس پکن، بر فردگرایی بیش از خانواده تأکید داشت و نقش‌های معارض زنان و مردان را در مقابل همراهی و همکاری آنان در خانواده و اجتماع می‌دانست. با انتشار اولین پیش‌نویس پکن، واتیکان ضمن رد «فردگرایی» و «خانواده‌گریزی»، سند آن را تهدیدی برای نقش مادر خوانده؛ دانشگاه الازهر نیز آن را ضد اسلامی و ضد اخلاقی دانست.^{۴۶}

از طرفی، فمینیست‌های مارکسیست، فرزندآوری زنان را نادیده گرفته آن را رفتاری حیوانی می‌دانند تا انسانی و چون سرشت انسانی را نه با کار زایشی بلکه با کار تولیدی قابل تغییر می‌دانند، می‌گویند کار زنان (زایش) اگر چه از نظر اجتماعی لازم است، ولی تاریخی (از پیش تعیین شده) است، از این رو انسانی نیست.^{۴۷} سوسیال فمینیست‌ها نیز بر این باورند با وجود آنکه زنان، کارهای گوناگونی انجام می‌دهند، ولی در طول تاریخ به دلیل کار جنسی و زایشی خود، در درجه اول «مادر» تعریف شده‌اند. حال آنکه با چنین تعریفی، این واقعیت که مثلاً نیمی از کشاورزان جهان زنانند، در سایه قرار می‌گیرد. جدا کردن زنان از عرصه تولید و مادر دانستن آنها، بهره‌کشی از زنان را که در جامعه صنعتی زیاد شده بود، گسترش داد.^{۴۸}

ما با رد انحصار حضور زنان در «نقش مادری» و «کارهای خانه» و ضرورت حضور آنان در عرصه‌های مختلف اجتماعی (با رعایت حدود و ضوابط) بر این باوریم خانواده، اولین و مهم‌ترین نهادی است که در آموزش، تربیت و ساختار فکری و شخصیتی کودکان نقش دارد. بررسی‌های روان‌شناختی نشان می‌دهد ریشه بسیاری از انحراف‌ها و مشکلات عاطفی و روانی کودکان و نوجوانان در خانواده پرتنش آنان نهفته است. کمبود عواطف منجر به عقده‌های روحی- روانی می‌گردد که این عقده‌ها زمینه‌ساز بسیاری از بزهکاری‌های اجتماعی است. آیا تبدیل خانواده پر از صمیمیت، رفاقت و عشق، به نهادی اقتصادی برای داد و ستد پایاپای و رقابت زن و مرد در بازار کار، به سود جامعه و یا حتی به نفع زنان است؟ ریشه بی‌بند و باری و گسترش روزافزون آمار فساد در کشورهایی که به بهانه آزادی روابط جنسی زن و مرد- بلکه بین دو همجنس- نهاد خانواده را تضعیف کردند، کجاست؟

در اسلام، خانواده هسته اصلی جامعه است. از این رو، با تأکید بر استحباب و گاه وجوب ازدواج، ارتباط‌های جنسی بی‌بند و بار و بی‌قید و شرط را ممنوع کرده است.^{۴۹} به همین دلیل حفظ حجاب را واجب، نگاه به نامحرم را محدود و در صورت هوس‌آلود بودن حرام می‌داند؛^{۵۰} چرا که هم به کمال شخصی انسان زیان می‌رساند و هم بی‌ثباتی، تضعیف و فروپاشی خانواده را در پی دارد. برای حفظ انتساب فرزندان به پدر و مادر، جلوگیری از اختلاط نسل و پیدایش فرزندان نامشروع، چند همسری را برای زنان ممنوع کرده، در حالت استثنا، برای چاره‌جویی و با دوراندیشی واقع‌بینانه، چند همسری مردان را با رعایت محدودیت‌ها و شرایطی پذیرفته است و ازدواج موقت را که بر خلاف دیدگاه زوج آزاد، تعهدآور است، مجاز می‌داند.

در زندگی مشترک، همدلی و همراهی، اصل مهمی است و قوانین حقوقی فقط بیانگر مرزهای زندگی است. اگر بخواهیم زندگی خانوادگی را فقط در چارچوب قوانین حقوقی ترسیم و تفسیر کنیم، مانند این است که جامعه را از دید قوانین جزایی که برای متخلفان وضع شده است، تعریف کنیم. اخلاق و حقوق کامل کننده یکدیگرند و هیچکدام به تنهایی کافی نیست و باید در کنار هم باشند. به همین دلیل اسلام، در کنار قواعد حقوقی، تشکیل خانواده را به دلیل ایجاد کانونی گرم برای آرامش و آسایش روحی (لِتَسْكُنُوا فِيهَا)^{۵۱} که در آن رابطه زن و شوهر بر پایه مهربانی و رحمت و عشق باشد (وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً...) ^{۵۲} می‌ستاید.

جنبش فمینیسم نظم سنتی خانواده را در هم گسست و بی‌آنکه بتواند نظم منطقی دیگری را جایگزین آن سازد، با تشدید درگیری، وفا، صفا، مهربانی و رحمت، جای خود را به بی‌مهری، نامهربانی، خیانت و سردمزاجی داد. روابط عاطفی پیش‌بینی شده در طبیعت انسانی به برخوردهای بی‌روح اعتباری و ضوابط قراردادی بدل شده و در یک کلمه، رابطه طبیعی و صمیمی اعضای خانواده تا سرحد منفعت‌طلبی پایین آمده است. در برخی جامعه‌ها و یا طبقات اجتماعی، نقش مقدس، حیات‌بخش و جایگزین‌ناپذیر باروری و پرورش فرزندان، کم رنگ شده، سلامت نسل آدمی تهدید می‌شود.

۲. انکار ارزش‌ها و هنجارهای اخلاقی

بحران اخلاقی که اختاپوس‌وار، زندگی و هستی انسان غربی را فرا گرفته است، نتیجه شعارها و رفتارهای تندروانه فمینیستی است. همه‌گیری روابط جنسی ضدفطری مانند هم‌جنس‌بازی، خودارضایی و... سبب شیوع بیماری‌های جسمی و روحی بی‌شمار شده است با این حال سازمان‌های فمینیستی در این مورد چنان تاخت‌وتاز می‌کنند که از مرزهای هم‌جنس‌گرایی و خودارضایی نیز عبور کرده‌اند. نویسنده کتاب جنگ علیه زنان از آنجا که خود، زن و از مدافعان فمینیسم جدید است، می‌گوید:

از رسواترین اشکال توسعه که جنبه بهره‌برداری دارد، تجارت جدیدی به نام بهره‌برداری جنسی یا جهانگردی جنسی است. این سیاحت به عنوان یک استراتژی توسعه، توسط آژانس‌های بین‌المللی پیشنهاد شد. این صنعت نخستین بار توسط بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و آژانس‌های توسعه بین‌المللی آمریکا برنامه‌ریزی و

موضوع‌هایی مانند سقط جنین، رب، ناهم‌جنس‌خواهی اجباری، هرزه‌نگاری، فن‌آوری تولید مثل که در اصطلاح به آن «مادر میانجی» می‌گویند و پیشنهاد سوسیالیسم جنسی و خانواده‌گستر، به جای خانواده هسته‌ای و... که از اواخر دهه ۱۹۶۰ از سوی فمینیست‌ها مطرح شد، تعهدهای اخلاقی را از میان برده است. دادن حق خودداری از تمکین جنسی به زنان در مقابل همسر همراه با نارسایی‌های موجود در خانه و اجتماع موجب شده است تجاوز جنسی و به ویژه زنا با محارم افزایش یابد.

۳. ایجاد ناسازگاری میان زن و مرد

گرایش‌هایی چون فمینیسم رادیکال، با تلاش برای از بین بردن ساختار تمایز و تفاوت جنسی، قصد دارد تفاوت میان دو جنس را در عرصه قانون، اشتغال، روابط شخصی و تصورات درونی برجسته کند. توجه نکردن به تفاوت‌ها و کامل‌کنندگی این دو جنس برای هم، موجب شده است که فمینیست‌ها تصویری جنسی از مرد عرضه کنند و در صدد مقابله برای بازستاندن حقوق تاریخی از دست رفته زنان برآیند. در مقابل، مردان هم به چنین حرکتی دست می‌زنند. بحث تفاوت‌های ساختاری زن و مرد، سابقه‌ای ۲۴۰۰ ساله دارد. در نگاه اندیشمندی چون افلاطون، تفاوت موجود در نیروهای جسمی، روحی و عقلی زنان، کمی است و هر دو جنس استعداد‌های مشابهی دارند؛ برخلاف وی شاگردش، ارسطو، استعدادهای زن و مرد را متفاوت دانسته، تفاوت وظایف محوله به آنها از طرف قانون و حقوق آنها را در قسمت‌های زیادی، اصولی می‌داند.^{۵۴} روانشناس مشهوری چون ریک نیز که سال‌های طولانی به پژوهش درباره زن و مرد پرداخته، می‌گوید:

دنیای مرد و زن به کلی فرق می‌کند... جسم‌های متفاوت دارند... احساس این دو هیچ وقت مثل هم نخواهد بود... بنا به مقتضیات جنسی رسمی خود، به طور متفاوت عمل می‌کنند... می‌توانند مکمل یکدیگر باشند، ولی هیچ‌گاه یکی نمی‌شوند و به همین دلیل است که می‌توانند با هم زندگی کنند.^{۵۵}

دکتر الکسیس کارل فیزیولوژیست، جراح و زیست‌شناس مشهور فرانسوی، نیز به این نکته اساسی و مهم چنین اشاره می‌کند: «متخصصین تعلیم و تربیت باید اختلافات عضوی و روانی جنس مرد و زن و وظایف طبیعی ایشان را در نظر داشته باشند و توجه به این نکته اساسی در بنای آینده تمدن ما حائز اهمیت است».^{۵۶}

تفاوت‌های تکوینی زن و مرد و فطری بودن آن را که ریشه در آفرینش بشر دارد، عقل، وجدان عمومی و پژوهش‌های علمی روان‌شناسی تأیید کرده‌است، اما میزان تأثیر آنها را با درک بشری نمی‌توانیم، دریابیم تا بر اساس آن قوانین عادلانه و متناسب وضع کنیم، پس ناگزیر از مراجعه به وحی ایم.

۴. پرداختن یک‌سویه و شتاب‌کارانه به برخی ارزش‌های از دست رفته زنان

پرداختن عجولانه به برخی ارزش‌های از دست رفته زنان مانند حق رأی و مشارکت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، موجب شده است بسیاری ارزش‌ها مثل همسری، مادری و... فراموش و یا به آنها حمله شود.

۵. مشکلات اقتصادی

گرفتن مسئولیت اقتصادی از مردان و روانه کردن زنان به محیط کار با توجه به محدودیت جسمی زنان و نابرابری شرایط کار، براساس آمار سازمان‌های بین‌المللی باعث فقر بسیاری از زنان شد. خروج زن از خانه موجب افزایش هزینه خانواده و مشکلات محیط کار شد. همچنین آسیب‌پذیرتر بودن زنان به دلیل محدودیت‌های جسمی و ناتوانی از انجام کار سنگین و تحقیر توسط همکاران مرد نیز از مشکلات زنان شاغل است.

۶. استفاده نادرست از قدرت‌های سیاسی

به کارگیری زنان برای به دست آوردن سود ایدئولوژیکی و حزبی، کمتر از سوء استفاده اقتصادی نیست. حزب‌های سیاسی از تبلیغات و تظاهرات زن‌گرایان بهره می‌گیرند و وعده‌های این احزاب به زنان، تضمینی برای پر شدن صندوق رأی به سود آنان است. در سیاست‌های خارجی، شرق و غرب از تبلیغات فمینیست‌ها برای اهرم فشار کارهای ترقی‌خواهانه جهان سوم سود برده‌اند. برای مثال در انقلاب اسلامی، سازمان‌ها و تشکل‌های فمینیستی با نامه‌های پیاپی خود به سازمان‌های بین‌المللی درباره تضييع حقوق زنان ایرانی، ابزاری تبلیغاتی برای اثبات ادعای جهان غرب درباره نبود عدالت اجتماعی در ایران ساخته‌اند. همچنین فمینیست‌ها را گذرگاه صدور الگوهای استعماری به زنان جهان سوم کرده‌اند.

۷. تغییر چهره ستم بر زنان

در جهان امروز، بردگی جدید جایگزین بردگی سنتی شده است. برای نمونه در نظام سرمایه‌داری، زن ابزار اقتصادی برای به دست آوردن سرمایه است، نه موجودی انسانی و

نیازمند رشد فرهنگی، از این رو، زن در تبلیغات تجاری، فیلم‌های سینمایی و صنعت گردشگری جایگاه ویژه‌ای دارد.

برداشت نهایی از فمینیسم، این است که نتیجه این دیدگاه برابری کامل در آزادی فردی لیبرالی است، ولی در حاکمیت خواهش‌ها بر نفس انسانی، فروپاشی «خانواده - جامعه» و نابودی شخصیت «فرد-زن» پیامدهای طبیعی آن است که میعادگاه «نفسانیت»، مکان ملاقات آنها با یکدیگر بوده، به کرامت زن توجهی نشده است. علاوه بر آن، گرایش‌های مختلف فمینیستی از اساس، غیرانسانی است و گردانندگان اصلی آن معتقد به «اصالت سود» اند که پس از انقلاب فرانسه تا کنون آن را در نظریه‌های گوناگون اجرا کرده‌اند. این گرایش‌ها در نظام‌های کاپیتالیستی، با سیری رو به بالا و در نظام‌های سوسیالیستی با سرعتی بالا و با بی‌رحمی و خشونت زیاد، باعث بردگی زنان شد و ارزش‌ها و شعارهای نو با نقابی فریبنده‌تر از گذشته، آزادی زن را به تاراج برده است. جدایی از مذهب و بی‌اعتنایی به احکام الهی، اساس کار آنان قرار گرفته، هر گرایشی به دین و اخلاق را موجب تضییع آزادی فرد دانسته‌اند و البته «زن» در این میان بیش از مرد آسیب دیده است.

نتیجه‌گیری

واقعیت این است که پیدایش فمینیسم و گسترش آن، نشانه آشفتگی در اندیشه امروز غرب و محصول رنسانس است که در ستیز با واقعیت‌های طبیعی و داده‌های علمی (روانشناختی، زیست‌شناختی و...) است. فمینیسم در تمام شاخه‌ها و جلوه‌هایش، هدف و نتیجه‌ای جز ایجاد اختلاف و ناسازگاری بین دو جنس و تشدید بحران تفاهم انسان‌ها ندارد. فمینیست‌ها با نادیده گرفتن نقش‌ها و کارکردهای ویژه زنان و مردان، سعی در ایجاد همانندی ساختگی و گاه فرمانبری مردان از زنان دارند.

اندیشه فمینیستی هرگز با حقیقت و ماهیت دینی نسبتی ندارد و لیبرالیسم و اومانیسم از آثار دیدگاه‌های سکولاریسم است و فقط در قلمرو هوس‌مداری، آزادی مطلق و بی‌توجهی به وحی و احکام دینی قابل بررسی است. در اسلام، زن و مرد حقوقی مساوی دارند و حضور زنان در اجتماع با رعایت موازین شرعی و اخلاقی و تناسب شغلی، مطلوب و گاه واجب است. اندیشمندان نیز باید با روشن‌بینی و در نظر گرفتن عنصر زمان و مکان و با رعایت معیارهای

ضابطه‌مند استنباط در فهم متون دینی بر اساس حقیقت روز تلاش نموده، راهکارهای علمی برای جلوگیری از ستم عرضه کنند و در تضمین حقوق مشروع آنها بکوشند.

پی نوشت

۱. عبدالکریم بی‌آزار شیرازی، رساله نوین، ج ۳، تهران، دفتر نشر و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۴، صص ۱۷ تا ۱۹.

۲. تنوع آرا و افکار و گرایش‌های گوناگون فکری که میان فمینیست‌ها وجود دارد ما را بر آن می‌دارد که فمینیسم را یک رویکرد بدانیم نه یک مکتب. همین نکته باعث شده است که گروهی از اندیشمندان به جای استفاده از کلمه «فمینیسم» از واژه «فمینیست‌ها» استفاده کنند. (عبد الرسول بیات و همکاران، فرهنگ واژه‌ها، قم، مؤسسه اندیشه و فرهنگ دینی، ۱۳۸۱، ص ۴۲۴)

3. feminism.

۴. اروپای لیبرال تا سال ۱۸۵۹، مالکیت زن را بر اموال خویش نیز نمی‌پذیرفت. زن پس از ازدواج، مجبور بود که اموال و مالکیت خود را به شوهرش منتقل کند و این انتقال اجباری، شامل دارایی‌هایی که پس از ازدواج نیز به زن می‌رسید، می‌شد. (ویلیام دورانت، تاریخ تمدن «عصر ناپلئون»، ترجمه اسماعیل دولت‌شاه و علی اصغر بهرام بیگی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ص ۴۷۷) برای ترسیم نمودار موقعیت اقتصادی زن در دیدگاه اروپاییان باید بدانیم که در این دوران هرگاه پدری، فرزند پسر نداشت هنگام مرگ در موارد بسیاری املاکش را بنا بر سنت، به یکی از پسران فامیل وقف می‌کرد و دختران را پس از پدر در انتظار محبت و دوستی این شخص رها می‌کرد. (ویلیام دورانت، لذات فلسفه، ترجمه عباس زریاب، تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۹، ص ۱۵۱). فقط در سال ۱۸۸۲ بود که قانون، مالکیت زنان را فقط در مواردی و در برخی کشورهای غربی به رسمیت شناختند و به زنان اجازه دادند تا مالی را که به دست می‌آورند، برای خود نگه دارند. (همان، ص ۱۵۱)

۵. در سطح مشارکت‌های سیاسی اروپا، زن تا اواخر قرن هیجدهم نادیده گرفته شده است و دمکرات‌ترین دیدگاه‌ها نیز زنان را از داشتن حق رأی، محروم می‌داشتند. (تاریخ تمدن عصر ناپلئون، ص ۲۸)

۶. فرنچ مارلین، جنگ علیه زنان، ترجمه توراندخت تمدن (مالکی)، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۷۳، ص ۴۰۵.

۷. تاریخ تمدن عصر ناپلئون، ص ۴۷۷.

۸. فمینیسم جدید از مرز زن‌گرایی و دفاع از حقوق زن فراتر رفته و به «سادیسیم مبارزه با مرد» تبدیل شده و در برخی موارد افراطی، امید به نابودی نسل‌ها نیز مطرح می‌شود. این زنان ناآگاهانه نه فقط در نگرش و اندیشه، بلکه در رفتار خود از حرکات مردان تقلید می‌کنند. انجام کارهای خلاف شأن چون پوشیدن لباس مردانه و... نمونه‌هایی از تقلید کورکورانه زنان در عصر جدید است. (جنگ علیه زنان، ص ۶۵)

۹. سیمون دوبوار از مشهورترین اندیشمندان فمینیست با گرایش آگزیستانسیالیستی، با گرایشی مبتنی بر تفسیر خاص او از رابطه زن و مرد، از سال ۱۹۰۵ تا ۱۹۸۰ با ژان پل سارتر، فیلسوف و منتقد فرانسه، تا آخرین روزهای عمر، زندگی غیرقانونی و بدون ازدواج مشترک داشتند (لذات فلسفه، ۱۴۷). در این تفسیر ازدواج و خانواده رد و فحشای عمومی و عامل بدبختی زنان معرفی شده است و نظریه «زوج آزاد» و «همزیستی مشترک» و بدون مسئولیت میان زن و مرد برای تأمین آزادی مطلق زن و مرد و تصریح به «سوسیالیسم جنسی» که زن و مرد هر دو بتوانند آزاد باشند، جایگزین شده است. («نگاهی به فمینیسم»، تازه‌های اندیشه، ش ۲، قم، معاونت امور اساتید و دروس معارف اسلامی، نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها، ۱۳۷۷، صص ۱۶ تا ۱۷)

۱۰. فرهنگ واژه‌ها، صص ۴۲۸ - ۴۲۹.

۱۱. لیبرالیسم نظریه‌ای سیاسی مبتنی بر اصل محدودیت دخالت در حوزه خصوصی است. بر اساس اصول لیبرالیسم، انسان موجود مستقلی است که می‌تواند طبق میل خویش و شیوه‌ای که در زندگی موجب تحقق صلاح فرد و جمع خواهد شد، زندگی کند در حالی که محافظه کاران بر عقل جمعی تأکید می‌کنند. لیبرالیسم‌ها با تأکید بر فردگرایی، خواهان تأمین بیشترین آزادی‌های فردی هستند. لیبرال دموکراسی، در مقابل لیبرالیسم کلاسیک، متضمن اندیشه آزادی‌های فردی برای مشارکت در تصمیم‌سازی‌های سیاسی می‌باشد. (جامعه‌شناسی سیاسی، ۳۰۶ - ۳۱۰)

12. abott and wallace 253 mandel nancy 109

۱۳. ماتریالیسم، نام مکتبی است که هستی را مساوی ماده و صورت منبسط آن (انرژی) می‌داند با این اعتقاد که در جهان عینیت و تحقق، جز ماده چیزی وجود ندارد و هر چیز غیر آن برابر است با «عدم» و

- «پوچی». (محمد علی فروغی، سیر حکمت در اروپا، ج ۳، تهران، کتابفروش زوار، ۱۳۶۰، صص ۳۴ - ۵۹؛ مرتضی مطهری، تقدی بر مارکسیسم، تهران، انتشارات صدرا، ۱۳۷۸، ص ۱۱)
۱۴. آلیسون جگر، مجله زنان، ش ۲۸، شهریور ۱۳۷۵، ص ۵۱.
۱۵. این کلمه از واژه (radix) در زبان لاتینی گرفته شده است و به معنای گرایش به نظریه‌های سیاسی تندرو که خواهان دگرگونی بنیادی و فوری در نهادهای اجتماعی و سیاسی موجود هستند، می‌باشد و بیشتر به کسانی اطلاق می‌شود که از مؤسسات سیاسی و اجتماعی موجود ناراضی و حتی عصبانی‌اند. (بهاء الدین بازارگاد، مکتب‌های سیاسی، تهران، انتشارات اقبال، بی‌تا، صص ۹۳ - ۹۴)
۱۶. آلیسون جگر، مجله زنان، ش ۳۱، آذر ۱۳۷۵، ص ۴۱.
۱۷. این واژه کلمه‌ای فرانسوی و به معنای اصالت اجتماع یا جامعه است و معمولاً «تئوری یا سیاستی است که هدف آن مالکیت یا نظارت جامعه بر وسایل تولید، سرمایه، زمین، اموال و... و اداره آنها به سود همگان است. مهم‌ترین عنصر مشترک نظریه‌های سوسیالیستی، تأکید بر برتری جامعه و منافع فردی است. (مکتب‌های سیاسی، ۱۱۰-۱۱۸).
۱۸. مجله زنان، ش ۳۱، ص ۴۳.
۱۹. «نگاهی به فمینیسم»، صص ۱۸ - ۱۹.
۲۰. همان، ص ۲۰.
۲۱. فرهنگ واژه‌ها، ص ۴۳۳.
۲۲. «نگاهی به فمینیسم»، ص ۱۲.
۲۳. معصومه ابتکار، «مبانی سند یکن»، مجله فرزانه، دوره دوم، صص ۳۱ - ۱۳۷.
۲۴. زین‌العابدین قربانی، اسلام و حقوق بشر، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۵، صص ۲۸ و ۲۹.
۲۵. مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، فلسفه حقوق، قم، انتشارات مؤسسه، ۱۳۷۷، صص ۳۱ - ۸۵.
26. humanism
۲۷. مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، انسان‌شناسی، قم، انتشارات مؤسسه، ۱۳۷۷، ص ۱۷.
28. man is god to man or (nothing other than)man to himself.(davisies 28)
۲۹. سیر حکمت در اروپا، ج ۳، صص ۱۱۲ - ۱۳۳.
۳۰. «نگاهی به فمینیسم»، ص ۱۲.

۳۱. فلسفه حقوق، ۶۹ - ۷۴.

۳۲. آنتونی آر بلاستر، ظهور و سقوط لیبرالیسم غرب، ترجمه عباس مخبر، تهران، نشر مرکز، ۱۳۶۷، ص ۴۶.

۳۳. سیر حکمت در اروپا، ج ۲، صص ۲۷۰ - ۲۹۱.

34. liberalism

۳۵. ظهور و سقوط لیبرالیسم غرب، صص ۴۲ - ۴۳.

۳۶. همان، صص ۱۹ - ۲۰.

۳۷. همان، ص ۳۸.

۳۸. همان، صص ۳۶، ۳۷ و ۱۹۰.

۳۹. همان، صص ۸۳ - ۸۷.

۴۰. همان، صص ۸۴ - ۳۸.

۴۱. همان، صص ۴۰ - ۵۲؛ سید محمد بهشتی، بررسی تحلیلی از جهاد، عدالت، لیبرالیسم و امامت، تهران، انتشارات دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی، ۱۳۶۱، صص ۶۲ - ۶۷.

۴۲. «نگاهی به فمینیسم»، صص ۱۶ - ۱۷.

۴۴. فرهنگ واژه‌ها، ص ۲۳۴.

۴۵. «نگاهی به فمینیسم»، صص ۱۷ و ۱۸.

۴۶. همان.

۴۷. «مبانی سند پکن»، صص ۱۳۲ - ۱۳۵.

۴۸. مجله زنان، ش ۲۸، ص ۵۲.

۴۹. مجله زنان، ش ۱، ص ۴۲.

۵۰. نساء؛ ۲۵؛ مائده؛ ۱۰۵.

۵۱. نور؛ ۳۰ و ۳۱.

۵۲. روم؛ ۲۱.

۵۳. همان.

۵۴. جنگ علیه زنان، ص ۶۵.

۵۵. نظام حقوق زن در اسلام، صص ۱۰۰-۱۷۰.

۵۶. همان صص ۱۷۶-۱۷۸.

۵۷. الکسیس کارل، انسان موجود ناشناخته، ترجمه دکتر پرویز دبیری، اصفهان، کتابفروشی تأیید، ۱۳۴۸،

صص ۱۰۳.





شرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی